

در این شماره:

■ ستاره فروزان شهر من

■ قهرمان داستان های واقعی

■ بانوی آسمان

■ مظهر عشق

■ چکمه های جفت شده

(به مناسبت روز تکریم مادران و همسران شهدا)

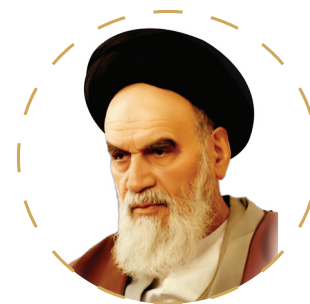


ماهنامه فرهنگی

دانشجویی

سال دهم / شماره ۱۵۶

شهادت در راه خدا مسئله ای نیست که بشود با پیروزی در صحنه های نبرد مقایسه شود، مقام شهادت خود اوج بندگی و سیر و سلوک در عالم معنویت است.



شناسنامه

سردبیر: فاطمه امیری
مدیر مسئول: فاطمه کریمی
ویراستار: فاطمه کریمی
طراح: محمد اسمعیل زاده
ماهنامه فرهنگی دانشجویی دیدار
سال دهم - شماره ۱۵۶ - دی ماه ۱۴۰۱
صاحب امتیاز: مجتمع یادواره شهدای دانشجویان
دانشگاه شیراز
شماره محوز: ۲۵۹/کنش





یکی از برکات دفاع هشت ساله ما، همین پیشرفت های علمی و تکنولوژیکی و ساخت دقیق ترین ابزارهاست که با دست خالی و بدون هیچ سابقه ای آنها را به دست آوردیم و جزو موجودی ملت ایران شده است

۴ سخن سردبیر ◀

۵ ستاره فروزان شهر من ◀

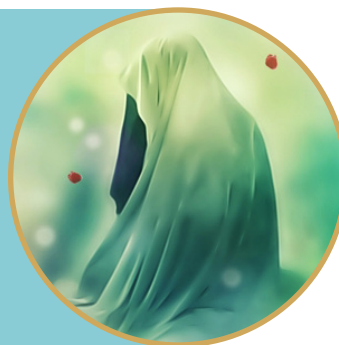
۶ قهرمان داستان های واقعی ◀



۸ به بهانه در گذشت آیت الله مصباح یزدی ◀

۱۰ بانوی آسمان ◀

۱۱ مهمان بی نشان ◀



۱۲ منظر عشق ◀

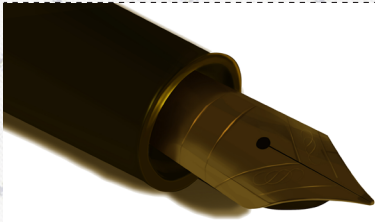
۱۴ معرفی کتاب ◀

۱۵ چکمه های جفت شده ◀



۱۶ غرفه سردار ماندگار ◀

۱۸ دیدار نگار ◀



سخن سردبیر

| فاطمه امیری کارشناسی فلسفه |

ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ

رسم دیدار با خانواده شهدا مراسمی ست که از سال ۱۳۷۹ توسط ۵-۶ نفر از دانشجویان دانشگاه شیراز کلید خورد و به برکت خون شهدا تا به امروز ادامه داشته و دانشجویان زیادی مشتاقانه از این مراسم باصفا و سرشار از صمیمیت و برکت، استقبال می کنند.

دیدار تبدیل شد به فرهنگی که یاد و خاطره شهدا، ایثار و از خودگذشتگی، خدمت به جامعه و قدردانی را در نسل دانشجویان دانشگاه شیراز زنده نگاه داشته است.

در همین راستا فضایی دانشجویی ایجاد شد برای تفکر و اندیشه، جریان یافتن دغدغه فرهنگی در افکار و فرصتی برای دست به قلم شدن و مکتوب کردن.

انسان آمیزه ای از عقل و احساس است. با ابزار تفکر پیش می رود و به کمال عقلانی می رسد. تفکر، زیربنای حرکت تکاملی انسان در مسیر دین و بندگی خداوند تلقی می شود. خداوند به ارزش قلم و رسالت والای آن در قرآن کریم قسم یاد کرده و ارزش قلم نه تنها در این است که اظهار قلبی و آگاهی فردی را ماندگارتر می کند بلکه دست بردن به قلم خود به تنهایی انسان را وادار به کسب آگاهی می کند و از پرتگاه بی تفاوتی نجات می دهد و حیطه ی اثر تفکر و اندیشه را چنان گسترده می کند که گاه توانسته ملتی را نجات دهد و جامعه ای را زنده کند.

تلاش ما در «دیدار» بر این است که دانشجویان قلم تفکر و دغدغه ی خود را به تحریر درآورد.

همچنین در هر شماره تلاش می شود گوشه ای از رشادت ها، خصوصیات، مرام، رفتار و سیره ای از زندگی شهدا مکتوب گردد.

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ
وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رِزْقًا



◀ ستاره فروزان شهر من

| زهرا سادات واعظ پور کارشناسی علوم تربیتی |

شنیده بودیم که لشکر لشکر می رفتید و نفر نفر برمی گشتید و امروز تو تنها آمدی و تنها به دیار ما وارد شدی؛ اما لشکر لشکر از مردم دل داده این سرزمین بود که به استقبالت می آمد. گویی همه منتظر یک نشانه بودند، منتظر نشانه ای چون تو، تا بیای و بخوابانی آتش این فتنه را...

ستاره فروزان شهر من، شهید عزیز من، ای آنکه تا همیشه در تاریخ، روشنگر و نشان دهنده راهی، یک بار دیگر آمدنت را مرور می کنم؛ تو آمدی، در روزهایی که به نام مادر گمنامت بود؛ مادری که ستاره بودند، از خورشید وجود اوست...

پس دوباره، این مادرمان بود که به دفاع از ولایت برخاست و باز هم چراغ راهنما شد و تو را به نشانی از گمنامی خویش به سوی ما روانه کرد...

خیل جمعیت را می بینی؟! فکرش را می کردی در این ببحوحه و گیرودار کسی به فکر تو باشد؟! توقع این شور و اشتیاق را داشتی؟!!

راستش را بخواهی می دانستم! می دانستم روزی رخ نشان می دهی که همچون یاران دیگر نیازت داشته باشیم... فکرش را می کردی حتی بدون نام و نشان اینطور در دل مردم عزیز شوی؟!!

خبر که در شهر پیچید، شوق و انتظار از سر گرفته شد. تو صبح نوید بخش دل ها شدی تا یادآور شوی هنوز عشق و ارادت مردم به شما در دل هاشان زنده است. از دور که نگاه می کردم حال و هوای مردمی که اطراف بودند دیدن داشت؛ سرها به زیر و اشک در چشمانشان حلقه زده بود؛ تمامی نداشتند، تعدادشان قابل شمارش نبود...!

آرام تر از همیشه آمدی و پیر شور تر از همیشه به استقبالت آمدیم؛ در روزهایی که حال و هوایمان خوب نبود و دشمن فریاد خوشحالی اش را در بوق و کرنا کرده بود، تو آمدی تا دل هایمان را سیقل دهی به نور جمال خدا...

انگار شوق دیدار یار بود که از چشمان مردمم جاری بود، نور خدا بود اشک هایی که از اعماق قلبشان نشأت گرفته بود و مسیر آمدنت را شست و شو می داد.



◀ قهرمان داستان های واقعی

| زهره کرمی کارشناسی جغرافیا |

اینها را باز می‌کنم دانلود عکسی که همه را به گفتگو وا داشته: مرد میدان (سفر زیارتی مزار سردار شهید حاج قاسم سلیمانی) آنقدر خسته‌ام که لباسم روی تنم سنگینی می‌کند و تا رسیدن به خوابگاه صدمبار با عزرائیل سلام و علیک کرده‌ام و گل نرگسم بی‌جان تر از خودم است. اصلا پاییز را چون نرگس دارد دوست دارم. خزان پاییز همین نرگس خاتون است. یادآور نبود عزیزی، یادآور غربت پسر فاطمه (س). پاییز دلگیر است چون تو نیستی عزیز و غریب همه عالم! چندقطره آب به سر و صورتش می‌پاشم تا جان بگیرد و اما آن عکس جان می‌دهد به تن خسته‌ی رنجور من.

حرکت ۹ صبح است و به گمانم سخت‌ترین کار بیدار شدن برای فردا باشد؛ و ساعتی که ۱۲ گذشته و با بی‌رحمی تمام به استقبال صبح می‌رود و حتی نیم‌فکری به حال آدم‌های خسته زندگی نمی‌کند. وقت دارد از دست می‌رود و برای اینکه باز جامانده نباشم وارد لینک ثبت‌نام می‌شوم و به امید اینکه فردا را خواب نمانم ساعت را کوک می‌کنم.

سفر بدون همسفر همیشگی‌ات از



ما خوب نشد. بچه های شهیدا را بگویم دوباره یتیم شدند و هنوز خیلی هایشان نبودنت را باور نکرده اند عموقاسم؛ هنوز چشم انتظار تو هستند...

آن مرد پشت میکروفون شاید بی طاقتی و گریه و نجواهای مردم را نمی بیند که هنوز هم از تو می گوید... این خاکستر زیر آتش هر لحظه شعله ورتر می شود و گرمای قلب ها سرما را از شهر بیرون می راند.

مسیر رسیدن به اتوبوس طولانی است اما غرفه ها و موکب هایی که در دو طرف خیابان برپا کرده اند مسیر و طولانی بودنش را از یاد می برد. به یکی از غرفه های کتاب فروشی می روم میان کتاب های مختلف نگاهم قفل کتابی می شود که حضرت آقا همین چند روز پیش سفارش به خواندنش داشتند. کتاب را برمی دارم و ورق میزنم: خانه ای بود که حاج قاسم گاهی برای استراحت آنجا می رفت. عصر پنجشنبه از همراهان جدا می شود و به آن خانه می رود آخرهای شب آماده رفتن به فرودگاه می شود. از همه، حتی از نیروهای خدماتی حلالیت می طلبد و با همه خداحافظی می کند. همه ی کارهایش در این سفر غیرعادی بوده، برای همین یاران همیشگی اش اصرار می کنند به عراق نرود اما با لبخند می گوید: می ترسید شهید بشوم؟! بعد هم آرام و شمرده می گوید: میوه وقتی می رسد باغبان باید آن را بچیند!

کتاب را می بندم حاج قاسمی که من می شناسم بر روی آن نقش بسته. به راستی که من چقدر تو را شناختم؟ چقدر در راه تو قدم برداشتم؟ نمیدانم!

لحظه های آخر دیدارمان است و وداع مثل همان بیدار شدن از خواب صبح سخت! در راه با آشنایی برخورد می کنم از دیار یزد و حاج قاسم چه دل هایی از چه دیارهایی که اسیر خود نکرده است. این سیل جمعیت، این مردمی که روزها هزینه جمع کرده اند که حالا سنگ تمام بگذارند برای یاور همیشگی شان، بین حاج قاسم همه آمده اند برای تو....

هر چیزی که فکرش را بکنید مزخرف تر است. که شاید بتوان غذای بی نمک را برایش مثال زد به همین دلیل با آغوش باز به استقبال خواب می روم. و با صدای فرمانده واحد خواهران که می گوید بچه ها لباس گرم بپوشید رسیدیم شهری را می بینم که شب را به آغوش گرفته و سرما در کوچه پس کوچه هایش جاخوش کرده.

به گلزار می رسم صف طولانی کشیده اند در آن ساعت شب؟ و این صف طولانی؟ عجیب است این شهر و مردمانش! قطره ی اشکی که در چشمانم حلقه زده با لجاجت اجازه با جان و دل دیدن و ثبت تصاویر را نمی دهد. اینجاست که شاعر می فرماید آمدت که بنگرم گریه امان نمی دهد. بالاخره رسیدم و تمام این سه سال را نگاهش کردم، نجوا کردم، لبخندش را دیدم و تمام حس های عالم و بغض و شوق و هیجان و گریه و غم نبودن کسی مثل پدر چون مهمان ناخوانده بدون اینکه در بزند مهمان وجودم شد و من این مهمان ناخوانده را دوست دارم. صدای پشت میکروفون چه زیبا دل هارا باهم همراه می کند: سلام ای یوسف خوش نام ما، ای دلبر مقصود ما، ای دولت منصور ما، سلام ای کسی که نگاهت وجود دشمنان را می لرزاند و نامت شاه کلید تمام قفل های در بسته ی قلب های مردم جهان است و عکست مرهمی برای تمام دنیا، سلام سردار، ای اسوه بزرگ، ای جوانمرد، ای قهرمان تمام داستان های واقعی که دنیا آن هارا بر تاریخ وجودش نوشته. و رهبر ملتی اینگونه از تو در نمازش می گوید و می گرید. مردمی که عاشقانه با چشمانی که به خون می گرید از نبود تو اینطور اقیانوسی برپا کرده اند که دنیا تا به حال به خود ندیده. داغ از دست دادن تو هنوز از دل مردمی که برایت از جان خود می گذشتند تا در عزاداریت شرکت کنند نرفته. به راستی بگو با مردم چه کردی که اینگونه عاشقت هستند.

سه سال است نیستی و سه سال جهان ما از هرغمی که بگویی استقبال کرده انگار که بخواهد انتقام نبودت را بگیرد. هردردی را به جان خریده. بعد از تو حال جهان

◀ به بهانه در گذشت آیت الله مصباح یزدی

مسائل سیاسی اسلام می‌دانند و کسی که خلأ حضور علامه طباطبایی و آیت الله مطهری را پر می‌کنند.

هیچکس مانند او برای انقلاب، نظام و رهبری هزینه نداد، چه هزینه آبرویی، چه هزینه علمی و هیچکس را مانند او تخریب نکردند، چه دشمنان، چه جناح‌های سیاسی داخلی و...

وقتی در حدود سال‌های هشتاد و در دوره اصلاحات، عبدالکریم سروش‌ها و دیگران نظریه ولایت فقیه را زیر سوال بردند و حمله‌ها کردند و هیچکس هم حریف آن‌ها نبود، هر هفته جمعه‌ها از قم به تهران می‌آمد و پیش از خطبه‌های نماز جمعه تمام شبهات علمی درباره ولایت فقیه را پاسخ می‌داد، پاسخ‌های متقنی که دهن‌ها را می‌بست. یک‌تنه علیه همه حمله‌ها سینه سپر می‌کرد، دلیل آن‌همه تخریب‌ها در آن دوره‌ها...

او در سالروز شهادت حاج قاسم از دنیا رفت. آن روزها جایی ذیل عکس علامه مصباح یزدی نوشتند در سالگرد شهادت مالک، عمار از دنیا رفت و به مالک پیوست. عده‌ای نوشتند چرا مقایسه بین اصحاب خاص امیرالمؤمنین و پیامبر صلوات الله علیهم و دیگران؟! اما می‌توان بادلایل عقلی، منطقی، تاریخی، کلامی، اعتقادی و... ثابت کرد، چه بسا

به بهانه سالگرد درگذشت آیت الله مصباح یزدی:

حکایت کسانی که علامه مصباح را با تیترو رسانه‌های ضدانقلاب می‌شناختند، در یک مثال تاریخی حکایت کسانی بود که پیامبر را از زبان ابوسفیان و ابوجهل شناخته بودند.

آیت الله مصباح یزدی از جهت همه‌های دروغ رسانه‌ای، شبیه‌ترین شخصیت به شهید بهشتی بود و یکی از بزرگترین ویژگی‌های شگفت‌انگیزش آمادگی برای «هزینه دادن» در مسیر حق بود. شهید بهشتی در زمان انقلاب و آیت الله مصباح در زمان اخیر (بعد از انقلاب). به شهید بهشتی هم ویژگی‌هایی از قبیل سرمایه‌دار بودن و روابط پشت پرده با آمریکا و حتی جاسوسی نسبت داده می‌شد در صورتی که هیچ یک از این‌ها در مورد شهید بهشتی صدق نمی‌کرد.

همان عالم بزرگواری که به گفته سید حسن نصر الله زمانی که در یک برنامه‌ریزی به عالم فکری و اعتقادی نیاز داشتند حاج قاسم سلیمانی ایشان را پیشنهاد می‌دهند. کسی که رهبر بابت سخنرانی‌ها و کتاب‌های ایشان خدا را سپاس می‌گوید و بعد از شناخت ۴۰ ساله، ایشان را فقیه، فیلسوف، متفکر، صاحب‌نظر در



در آقای مصباح جمع بود. و زمانی که ایشان از دنیا رفتند درباره این عالم بزرگ چنین فرمودند: «این، خسارتی برای حوزه علمیه و حوزه معارف اسلامی ست. ایشان متفکری برجسته، مدیری شایسته، دارای زبانی گویائی در اظهار حق و پای با استقامتی در صراط مستقیم بودند.»
نسل جوان بسیار به ایشان علاقه مند، معتقد و قدردان بود.
گرامی باد یاد و خاطره این عالم بزرگوار.

مالک‌ها و عمارهای این زمان، بالاتر از عمارها و مالک‌های عصر امیرالمؤمنین باشند.
خصوصیاتی که به دیدگاه حضرت آقا در کسی اینچنین مشاهده نمی‌شود:
مرحوم آقای مصباح (رضوان الله علیه) یک خصوصیات منحصر به فردی داشتند که من در مجموعه فضلی برجسته‌ی قم که از قدیم می‌شناختیم، و حالا هم بحمدالله برکات بعضی‌شان ادامه دارد، نگاه می‌کنم، در جامع این خصوصیات کسی را مثل مرحوم آقای مصباح مشاهده نمی‌کنم؛ علم فراوان، فکر خوب و نوآور، بیان رسا و واضح، انگیزه تمام‌نشده‌ی و بی‌ظنیر،
خلقیات و رفتارهای شایسته و برجسته، سلوک و معرفت و توجه معنوی و مانند این‌ها؛ مجموع این‌ها را واقعاً انسان نمی‌تواند پیدا کند. این‌ها



◀ بانوی آسمان

ازهرا منفرد کارشناسی علوم سیاسی |



آتش...

نامی که خدای متعال، خود آن را برای این بانوی بزرگوار برگزید.

فاطمه، فاطمه است، او که رزم جامه‌ای برای دفاع از ولایت به تن کرد.

فاطمه، فاطمه است، او که اگر نبود افلاک نبود، نبی نبود، علی نبود؛ او که نور وجود اش اولین مخلوق بود.

فاطمه بیانگر ارزش وجودی زن در دوران تاریکی، بیانگر عزت در جبر و ظلم، بیانگر استواری در هنگامه افتادگی، بیانگر غیرت و شجاعت در زمان بی‌غیرتی و بزدلی، بیانگر مهر و عطوفت در هنگام بی‌مهریست.

فاطمه الگوی کامل زن مسلمان در زمانه بی‌الگویست.

فاطمه همه چیز است و بی‌فاطمه هیچ چیز نیست.

به روایت از دکتر شریعتی، «نه، این‌ها همه هست و این همه فاطمه نیست»

بسم‌الرب الزهرا

به نام مادر خوبی‌ها...

سیده نساء عالمین، طاهره آسمان و زمین، زینت عرش برین، دخت نبی، همسر علی.

بزرگ بانویی که فقط خداوند توانست وصفش کند، آن هم به تعبیری ناب

«انا اعطیناک الکوثر فصل لربک والنهر»

فاطمه، حره است، بانویی آزاد و آزاده از شهوات. فاطمه، رشیده است، بانویی که خرد در رفتار او

تجلی یافته بود.

فاطمه، ریحانه است، گلی خوشبو و مهربان.

فاطمه، صدیقه است، تجلی گر حقیقت.

فاطمه، کوثر است، منشأ خیر کثیر.

فاطمه، ام ابیهاست، مادر پدرش.

فاطمه، موفقه است، او که تمامی توفیقات الهی را به همراه داشت.

فاطمه، زهراست، بانویی که خداوند او را از نور عظمت خود آفرید و آسمان و زمین به هنگام

آفرینشش روشن شد و فرشتگان از نور او به سجده فتادند.

فاطمه، زهرا است، بانویی که به هنگامه عبادت نور او بر اهالی آسمان می‌درخشد همچون نور

ستارگان بر اهالی زمین.

فاطمه، فاطمه است، دور شده و دور کننده از



گزارش تصویری ویژه برنامه مهمان بی نشان

گزارش تصویری ویژه برنامه مهمان بی نشان

در ایام شهادت حضرت زهرا (س) با حضور شهید تازه تفحص شده، با سخنرانی حاج آقا وکیل پور و با نوای گرم مصطفی مروانی در دانشگاه شیراز برگزار شد



◀ مظهر عشق

اگردآورنده: نگین نوروزی کارشناسی علوم تربیتی |

دیدار اقشار مختلف بانوان با رهبر انقلاب

زن در نقش همسر، مظهر عشق و آرامش بخشی و در نقش مادر، مانند حق حیات است، البته باید توجه کرد که خانه‌داری به معنای خانه نشینی نیست بلکه به معنای اصالت دادن به خانه، در عین فعالیت در عرصه‌های مختلف جامعه است. در ارزش‌گذاری اسلامی و انسانی، هیچ تفاوتی میان جنس زن و مرد نیست. تفاوت‌هایی در طبیعت زنانه و مردانه وجود دارد که در مسئولیت‌پذیری فردی در خانه و اجتماع اثرگذار است و طبعاً زن یا مرد نباید برخلاف این طبیعت رفتار کند.

برخلاف نظام عمیقاً مردسالار سرمایه‌داری غربی، در اسلام هم زن و هم مرد در مسائلی، برجسته و برخوردار از امتیازات قانونی، فکری، نظری و عملی هستند، اما غربی‌ها به دروغ، مردسالاری ذاتی خود را به اسلام نسبت می‌دهند. هدف اصلی مطرح شدن مسئله آزادی زنان در غرب، کشاندن آنها از خانه به کارخانه بود تا از زنان به عنوان نیروی کار ارزان استفاده شود.

نظام سرمایه‌داری با استفاده از انواع روش‌ها، زن را قانع می‌کند که منفعت و ارزش او در رفتاری است که جذابیت‌های جنسی‌اش را برای مردان کوچک و خیابان، برجسته‌تر و بیشتر کند و این، بزرگترین ضربه



به حیثیت و جایگاه زن است.

پروردگار در قرآن کریم زن را الگوی مردان می‌نامد و می‌فرماید زن نوح و زن لوط الگوی مردان و زنان کافرند و زن فرعون و حضرت مریم الگوی همه زنان و مردان مومن. ایشان بیان کردند که با استفاده از ارتباطات مجازی، نگاه اسلام به مسئله زن و مرد را در قالب گزاره‌های کوتاه و گویا و ابتکارهایی مانند هشتگ‌سازی، تنظیم و به تشنگان این حقایق بخصوص در کشورهای اسلامی عرضه کنید.

رهبر انقلاب در تبیین نقش زن در خانواده، زن را به گلی و عطر خوشبو و هوای تنفس در فضای خانه تشبیه کردند و فرمودند چنانچه زن در خانه داوطلبانه مایل به انجام کار باشد، اشکالی ندارد اما به تصریح روایات، زن در خانه همچون یک کارگر نیست که دیگران بتوانند او را به انجام کار وادار کنند.



حجاب، کار درستی نیست اما موجب نمی‌شود آن فرد را از دایره دین و انقلاب خارج بدانیم همه ما هم نقص‌هایی داریم که باید تا حد امکان آنها را برطرف کنیم.

گاهی مردان با تکیه به توان جسمی خود به زنان ظلم می‌کنند که در این موارد برای حفظ خانواده قوانین مربوط به خانواده باید آنچنان محکم و قوی و حامی طرف مظلوم باشد که مرد قادر به ظلم کردن به زن نباشد، البته مواردی نیز وجود دارد که زن ظلم می‌کند که اندک و محدود است.

۱۴/۱۰/۱۴۰۱

ایشان مهم‌ترین و اصلی‌ترین وظیفه زن را دو نقش مادری و همسری، یعنی نقش خانه‌داری خواندند اما تأکید کردند: البته خانه‌داری به معنی خانه‌نشینی و پرهیز از تدریس، مجاهدت و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی نیست بلکه یعنی زن هر کار دیگری که ذیل اصالت خانه‌داری امکان و به آن علاقه داشت، بتواند انجام دهد.

همچنین حجاب بی‌تردید یک ضرورت شرعی و خدشه‌ناپذیر است اما این ضرورت خدشه‌ناپذیر نباید موجب شود کسانی که به صورت کامل حجاب را رعایت نمی‌کنند به بی‌دینی یا ضدانقلابی متهم شوند. ضعف



معرفی کتاب

بهرخ قادری کارشناسی حقوق

تورا خانه‌ای هست نوشته کامران پارسی‌نژاد و در ۱۶۰ صفحه نوشته شده است.

این رمان، داستان زندگی جذاب و خواندنی شیخ بهایی است.

این داستان زیبا، روایتی تاریخی است از دوران صفویه، که حول زندگی شیخ بهایی پیش می‌رود، شیخ بهایی یکی از دانشمندان بزرگ تاریخ و جهان که خدمات بسیاری به ایران و مذهب تشیع نموده است. خواندن داستان، اطلاعات بسیاری در مورد تاریخ ایران به مخاطب می‌دهد.

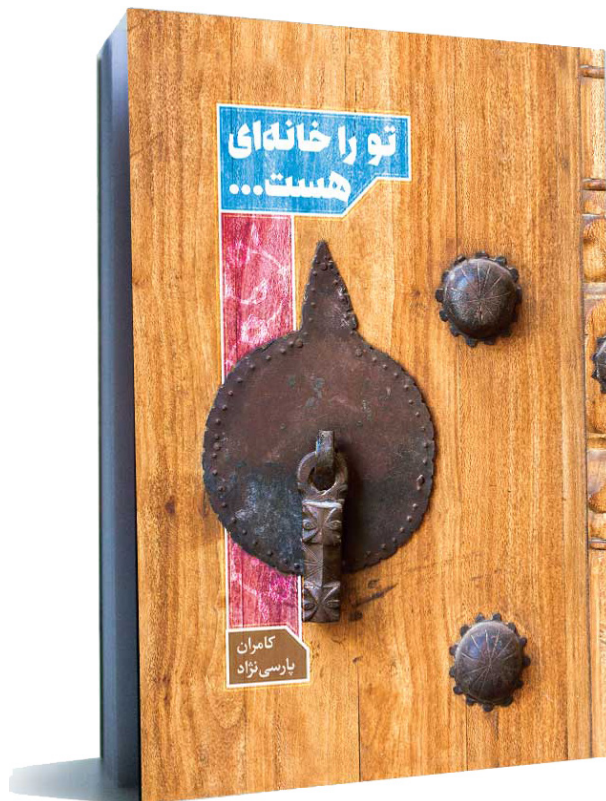
محمد جوانی از جبل عامل لبنان است که همراه با پدرش عزالدین حسین، یکی از علمای بزرگ لبنان، در دوران حکمرانی شاه‌طهماسب به ایران مهاجرت می‌کند و باهوش و نبوغ فراوانی که دارد، معماری شگفت‌انگیزی را در ایران بنا می‌نهد و در دانش‌های مختلف زمان خود چون نجوم، علم جبر، داستان‌نویسی، شعر، ریاضیات، فقه و علم الحدیث، سرآمد عصر خویش می‌شود.

علاقه‌مندان به زندگی شیخ بهایی می‌توانند از خواندن این کتاب لذت ببرند.

برشی از متن کتاب

من نگران هستم. این‌ها آرام نمی‌گیرند. یقیناً دسیسه می‌کنند تا مانع شما بشوند. محمد، جان شما در خطر است. مادر! جان ما بیشتر از آن زمانی که در جبل عامل بودیم در خطر نیست.

ردایش را به تن کرد و دستاری بر سر بست. مادر قرآنی روبه رویش گرفت. بوسه بر قرآن زد و به چشمان مادر خیره شد... عزالدین حسین بلند شد. بچه‌ها سراسیمه به سمت در دویدند. محمد خود را به پدر رساند. تا خانه مسافت زیادی را باید طی می‌کردند. حالا صدای سم اسبان عثمانی‌ها بود که هر لحظه نزدیک‌تر می‌شد. ترسیده بودند و به پشت سرشان نگاه نمی‌کردند. باد در تاریکی شب زوزه می‌کشید. صدای شیهه اسبان می‌آمد و فریاد مردان و زنان...



❖ چکمه های جفت شده

به مناسبات روز تکریم مادران و همسران شهدا
| مریم اقتداری کارشناسی ادبیات |

از صبح صدای ریزش برگ ها حوض خانه را بیدار کرده است و گنجشک ها از صورت درخت پرواز کرده اند.

احساس می کنم فرشتگانی را که آهسته از کنار خوابم می گذرند و جغرافیای وسیع رویاهایم را می آشوبند.

یکی شان را سال هاست وقت اذان در حال سجده می بینم، خوابم می آید اما فرشته ای باید منتظر بوسیدنم باشد. چاره ای نیست باید بلند شوم، مجبورم؟ نه! عادت کرده ام؟ نه! عادت کردن بدعادت است من منتظرم، سال هاست منتظر آن لحظه ای هستم که بیایی و چکمه هایم را جفت کنی، سال هاست لایبی پنجره ها مرا از خواب بیدار می کند، باران پر رونق دعا حلول بهاری است که در پاییزی این لحظه ها پنهان است، همیشه دعایت می کنم تا دعایم کنی، ارتباط کلامی ما این چنین است.

اما حالا من ساکن سجاده ام هستم نه خانه ای که باهم ساختیم.

ساکن دعای بلندی که به سمت نامعلومی از نگاهت

خیره است. مرد!

آنجا که در کلامت آب و آتش به هم می رسیدند را یادت هست؟

در گرما گرم قدم هایم گنج هایی می دیدم که در پستویی نورانی پناه گرفته اند.

اما من هنوز، تمام سایه ها را با خودم (تو) اشتباه می گیرم گمان نمی کنم بعد از تو ای مرد کار دنیا با من تمام شده باشد. درست است من بعد از تو زنده ماندم اما هرگز زندگی نخواهم کرد تا در آن دنیا زندگی حقیقی را با تو از سر بگیرم.

همسر شهید من! تو از لمس تمام رویاهای جهان به معراج بازگشته ای.

من اما هر روز سم تردیدم را بر خاک وهم می ریزم و فراموشش می کنم و دعایم را بدرقه راه تو می کنم فارغ از تمام دیوارهایی که وجودم را ساخته اند، پلی می یابم برای طی کردن مسیر تو همسر شهیدم



گزارش تصویری غرفه سردار ماندگار

عکاس: زهرا خدامرادی |

گزارش تصویری

برپایی غرفه سردار ماندگار به مناسبت سومین سالگرد شهادت سردار سلیمانی به مدت دو روز در دانشگاه شیراز، با همکاری جمعی از تشکل ها و کانون ها برگزار گردید.







◀ دیدار نگار

فاطمه مددی کارشناسی حقوق

و گفتم: مرد حسابی تو اینجا خونه رو ول کردی رفتی اونجا، بچه های دیگه بودن که. محمد یک جوری به من نگاه کرد، اون نگاه یه جور خیلی خاص بود به طوری که هنوز یادم است.

بعد به من گفتم: اونجا خونه خراب بشه من اینجا آجر رو آجر بزارم و خونه بسازم؟ بعد من را گرفت توی بغل و حسابی فشار داد. اینجا بود که فهمیدم محمد رفتنی است.

بعد محمد رفت بند امیر مرودشت و من هم چون بلیط داشتم برای تهران همان شب برگشتم. فردا شب سر سفره شام بودیم که تلفنم زنگ خورد، تلفن رو جواب دادم اون موقع فرمانده لشکر فجر سردار اسدی بود و آقای افخمی دفتر دارش بود. گوشی رو که جواب دادم پرسیدم شما؟ گفت افخمی هستم. آقای شیخی حالت خوبه؟ تا همین و گفت، فهمیدم که محمد شهید شده. رفتم توی حمام گفتم چه خبر؟ گفت هیچی. گفتم من میدونم محمد شهید شده حالا بگو چی شده. گفت از کجا میدونی؟ گفتم دیشب مشخص شد این که داره میره. فردا صبح من اوادم شیراز با هلیکوپتر با آقای حائری گشتی بالا زدیم جنازه اش پیدا نشد. از روز ۱۵ اسفند تا روز عرفه ۸۳ روز این

دیدار با خانواده معظم شهیدان شیخی

نحوه شهادت شهید محمد شیخی از زبان برادر گرامی شان

در سال ۷۱ سیلی در مرودشت آمد. برادر ما قبلا در زمان جنگ توی یگان دریایی بود، بعد از آن هم مهندسی.

محمد برای کمک رفته بود و سه چهار روز آنجا مونده بود. پل زده بود و خیلی از مردم را نجات داده بود من آن موقع تهران بودم و به خاطر ماموریتی آمدم شیراز سری هم به خانه مادر زدم.

محمد هم آمده بود از مرودشت به شیراز و همین خانه‌ای که الان داخلش هستیم را داشت می‌ساخت و به خاطر آمدن سیل از مرودشت به خانه آمده بود و حقوق همه کارگران را داده بود و بهشان گفته بود که بروند، خودش هم رفته بود پادگان مأموریت گرفته بود و مرخصی بود.

یه مرتبه شب آمد خونه و من فکر نمی‌کردم بیاید خیلی خوشحال شدم و بغلش کردم و چون برادر بزرگتر بودم یک نهیبی هم به او زدم



من نشسته بودم دیدم کلاغی مرتباً می‌آید به قسمتی از زمین نوک میزد. خیلی عجیب بود. در مدتی که من آنجا بودم این کلاغ می‌آمد نوک میزد و چند قدم دور میشد دوباره می‌آمد و نوک میزد من هم کنجکاو شدم و خواستم بفهمم که چرا کلاغ این کار را میکند بعد بلند شدم رفتم جایی که کلاغ نوک میزد و جنازه را در زیر خاک دیدم ما این جنازه را بعد از ۸۰ روز غسل دادیم، کاملاً سالم بود. عین انسانی که تازه به رحمت خدا رفته، بعد هم دفنش کردیم. من این داستان را برای حضرت آقا وقتی که به شیراز آمده بودند تعریف کردم آقا هم گفتند که: این کلاغ مامور خدا بوده حقیقتاً همان روز عرفه جنازه پیدا شد اگر این کلاغ نبود و جنازه را پیدا نمیکرد شاید تا صد سال دیگر هم ما آنجا را نمی‌گشتیم.

نکته پایانی از زبان برادر شهید:

سعادت همیشه هست اگر ما رابطمون رو با خدا عاشقانه کنیم ثمره حیات ما همین شهادت میشه که نهایت تکامل یک انسان شهادت هست.



جنازه مفقود بود. رودخانه عظیم طغیان کرده بود و جنازه را آب برده بود. همه مردم بنده امیر آنجا چادر زده بودند لامپ زده بودند و دائماً نگرهبانی می‌دادند که جنازه را پیدا کنند. همان سال پدر و مادرم اسمشان برای حج واجب بیرون آمده بود. من به پدرم گفتم که هر چه ما تلاش کردیم

هیچی پیدا نشد شما بروید حج، روز عرفه هست آنجا دعا کنید. روز عرفه حاجت‌ها را خدا میدهد.

پدرو مادرم نمیخواستند بروند ولی ما خیلی اصرار کردیم و رفتند.

همان روز عرفه داستان پیدا شدن این جنازه از رودخانه، حدود ۳۰۰ متر آن طرف تر توی زمین کشاورزی، گوشه پل، چوپانی میگوید

جای قلم‌های شما در دیدار خالی‌ست، پذیرای آثار و دست‌نوشته‌های گرانقدرتان هستیم همچنین نظرات، پیشنهادات و انتقادات شما مایه‌ی مسرت ما و ارتقاء نشریه خواهد بود. برای ارتباط با ما کافی‌ست کد زیر را اسکن کنید.



دی ماه ۱۴۰۱

Lor